

آری اینچنین شد برادر

نامه ای به برادر شهید دکتر علی شریعتی



علی تهرانی

۱۳۵۹ خورشیدی

نام کتاب : آری اینچنین شد برادر

نگارنده : علی تهرانی

نگارش و نشر در ایران در سال ۱۳۵۹ خورشیدی

تایپ دوباره و نشر اینترنتی در سال ۱۳۹۶ خورشیدی (بتوسط دکتر محمود مرادخانی / فرانسه)

این نوشته را به سبک « آری اینچنین بود برادر »
که مناسب است به نام : « آری اینچنین شد برادر » نامیده
شود ، به مناسبت سومین سالگرد شهادت دکتر علی شریعتی
گردآوردم.

نامه ای به برادر شهید دکتر علی شریعتی

بسمه تعالی

برادر ، نامه ات به برادری از تبار و گروه بی شمار بردگان بدینجا رسید.
کنون نیز ما را چون چهارپایان نه تنها به بردگی میکشند که به بهره کشی گرفته ، بیش از عصر
تو و پیش از نسل تو ، بهره می دهیم. همه این قدرتها ، سرمایه ها ، نظامها ، ماشینها ، کاخهای بزرگ
جهان و همه این سرمایه های عظیم و غنی و ثروت تولید را با پوست ، گوشت ، خون ، رنج ، پریشانی و
محرومیت هایمان می چرخانیم و سهم مان فقط تا اندازه ای است که کار فردا را بتوانیم انجام دهیم.
بیش از عمر تو محرومیم و ظلم و تبعیض طبقاتی و ستم ، بیش از زمان توست ، اما با چهره تازه
و پیرایه های تازه تر !
و اینک سومین سالگرد هجرت و شهادت توست. از جائیکه به نامه ات پایان دادی ، آغاز می کنم و
نمونه هایی از رویدادهایی که پس از آن اتفاق افتاد را برایت مینویسم :

برادر تا توانستی کوشیدی و با هر نادرستی و نارسائی و سازشی ، مبارزه کردی. هر جا ناملائی
را که از زر و زور و تزویر دیدی تحمل نمودی. مزه تلخ زندانهای طولانی و شکنجه ها را به جان
چشیدی. این اواخر خیلی رنج می کشیدی. از طرفی فشارهایی که از تجاوزگران و نادانان ، بر تو وارد
می شد برایت طاقت فرسا بود. از طرف دیگر می دیدی به پایان راهت خیلی باقی است. تا به سر منزل
مقصود خیلی فاصله دارد. وجودت در انزوا قرار گرفته و در حال انجماد است. لذا بهر وسیله ای بود در
مقام برآمدی از بندها ، فشارها و انجماد درآئی و چنانکه خودت در نوشته ای که در پیشت یکی از کتابهای
من دو روز پیش از پروازت از وطن نوشتی ، برای آغاز مرحله تازه ای "مهاجر الی الله" بسوی سرنوشت
دیگر در ادامه دنبال سرگذشت خود و من میگویم : « برای به فعالیت بیشتر درآوردن و ذوب کامل نمودن
یخهای انجماد و انحطاط اجتماعی ، مذهبی ، فکری و احساسی هموطنانت اقدام به هجرت کردی. « ولی

همانطور که در آخر نامه ات بفرزندت احسان نوشتی ، امید چندان به نجات از چنگ اهریمنان نداشتی و درست هم حدس زدی و چند روزی نگذشته بود که خبر شهادتت را شنیدیم.

برادر شاگردان و دوستدارانت در آن اختناق شدید ، برایت فواتح و عزاداریهای برپا نمودند و ضربات ناجوانمردانه و حمله های سبعانه طاغویان را به جان خریدند که چیزی از آن نگذشته بود که خبر شهادت حاج سید مصطفی خمینی فرزند رشید امام در نجف اشرف رسید. یاران امام که خیلی از آنها دست پروده های تو هم بودند ، به فواتح و عزاداریها برای او ادامه دادند که با نشر آن مقاله وقیحانه در باره امام و قیام عمومی در قم و اولین کشتار مردم مصادف گشت و فواتح و چهلم گیریها و مبارزات بعدی مردمی و کشتارهای بعدی نامردمی ادامه یافت.

برادر در این مبارزات و فدادادنها ، قلم و بیان و تعلیمات و کلمات قصارت تاثیر عمیق و سهم بسزائی داشت. و در ابتدا خیلی طبیعی و از عمق بینش و غریزه نارضائی و انگیزه آزادی خواهی و استقلال طلبی انجام میگرفت و به اوج خود که مسلم مصادف با نابودی استبداد و استثمار داخلی و استعمار امپریالیسم خارجی میگردید نزدیک میشد که ساکتان و فرصت طلبان ، و بلکه مداحان طاغوت که در نامه ها و تلگرامها و سخنرانیها بدو لقب اسلام پناه و رهبر تمام شیعیان جهان و کیان تشیع و مانند اینها میدادند و در باره امام تعبیراتی مینمودند که انسان از یادآوریش شرم دارد ، بدان پیوستند و از آن هنگام بود که سازش کاری شروع شد و راه پیمائیها با اطلاع استجاره قبلی می گرفت و به آنجا رسید که میخواستند عامل بلا و اسطوره امپریالیسم را با حفظ مقام نزد امام بفرستند تا با حذف اسم شاه خائن ، موقعیت و وضع موجود را استحکام بخشند که با اقدام چند نفر معدود از این کار جلوگیری شد ولی تماسها ادامه یافت و تا آن حد رسید که رئیس دولت موقت در پشت تلویزیون ظاهر شد و گفت : متاسفانه باید بگویم شاه را آمریکا برد و ما ناچار از تماسها بودیم و در این کار همه (یعنی گردانندگان نظام و درست اندرکاران در تشکیل حکومت) با هم توافق داشتیم.

برادر از این جمله که پیش از وقتش عرضه شد در میگذرم و بنقل دنباله مطالب گذشته میپردازم.

بالاخره خلق قهرمان با خونهای خود درب زندانها را گشود و دلیران مبارز را از بند رهانید. اگر چه بسیاری از آنها پس از رهائی از زندان در خیابانها برگبار بسته شدند و به سایر شهدا پیوستند. امام پس از اخراج از عراق و مانع شدن کویت از ورودش ، به پاریس هجرت کرد و با استقامت و دادن دستورات صریح و قاطع ، نهضت را رهبری کرد. اعتصابات ، تحصن ها ، سخنرانیها ، راهپیمایی ها و پیوستن قشرهای مختلف اجتماعی یکی پس از دیگری به نهضت ادامه یافت. شاه مخلوع ، مجبور به رفتن یا فرار شد و امام به وطن بازگشت و با کشته شدن و زخمی گشتن هزاران نفر رژیم شاه سرنگون شد و دولت موقت و شورای انقلاب تشکیل شد.

برادر ولی این تازه خود برای خلق محروم ، اول مصیبت بود زیرا شورای انقلاب که به تصدیق خودشان و مطابق گفتار رب النوعشان (در دانشگاه تهران) لفظی بی محتوا بود ، از افرادی که در نهضت و مبارزات طولانی شرکت کرده و تجربه های انقلابی فراگرفته بودند ، شکل نگرفت. تنها به دروغ یا راست از افرادی تشکیل شد که مشاوران و عصای دست رهبری (که معلوم است فرديش هر چند در نهایت قدس و صداقت باشد ، نمیتواند کارائی داشته باشد) بودند.

و دولت موقت هم بصراحت گفتار رئیسش اعتقادی به سیاست انقلابی نداشت و طرفدار سیاست گام به گام و مرحله ای بود. وقهراً خیلی از کارها که در هر انقلابی پس از پیروزی در مرحله اول ، گرماگرم انجام میشود و از جمله آنها تصفیه بقایای استبداد و ریشه کن کردن استثمار داخلی و قطع دست استعمار و امپریالیسم خارجی است ، انجام نگرفت و محیط گرم انقلابی بسردی گرائید و بلکه انقلابیون واقعی یا مأیوس و یا رانده شدند و فرصت طلبان و انحصارگران کارها را قبضه نمودند و حزب حاکم تشکیل دادند و برای تنها مشروع و مورد تأیید امام بودن آن ، بهر وسیله و تبلیغی دست زدند و از مال این ملت که سالها محرومیت کشیده و با خون خود بر شمشیر پیروز گشته ، سخاوتمندانه در این راه مصرف نمودند و خلاصه باز زر و زور و تزویر ، قشرهایی از این ملت را استخدام کرد و بشکل دیگر آنها را بیردگی و بندگی و کورکورانه اطاعت کردن مبتلا نمود و عامل اجرای مقاصد خود گردانید.

در مصاحبه ای تلفنی که یکی از جراید با من نمود ، در پاسخ این پرسش که معنای « نه شرقی ، نه غربی » چیست ؟ گفتم : شعار « نه غربی ، نه شرقی » اگر صرفاً به گفتار منحصر شود و فقط نفی این طرف و آن طرف بی آنکه اثباتی ارائه گردد باشد ، بی محتوا و پوچ است. زیرا اگر خودمان چیزی نداشته باشیم ، یعنی اگر نظام اقتصادی ، اجتماعی ، صنعتی و فرهنگی خودی نداشته باشیم ، شکی نیست که هم شرقی هستیم و هم غربی و حتی سفره مان را هم که پهن میکنیم شرقی و غربی یا هر دو است. و اگر بخواهیم این شعار وجود خارجی پیدا کند ، نه آنکه تنها در خیابانها در حد فریاد باشد ، باید با تمام قوا بکوشیم که یک نظام داخلی اسلامی همه جانبه و واقعی در کشور بر پا کنیم : هم سیاسی ، هم اقتصادی ، هم صنعتی ، هم فرهنگ و هم بهداشتی و ... در حد خود کفائی. ولی فعلاً حتی ارتش ما هم غربی است. اسلحه و آموزشش از غرب است. امروز می آئیم داد و فریاد میکنیم و جشن میگیریم برای قطع رابطه ای که دولت آمریکا با ما نموده است. در صورتیکه اگر واقعا قطع رابطه با آمریکا کار درستی است ، که هست ، چرا از آغاز پیروزی مان بر استبداد داخلی که دست نشانده آمریکا بود ، یعنی از یکسال و چند ماه قبل ، خود ما در این کار پیش دستی نکردیم ؟ پیش قدم نشدیم و با این دولت که سایه شوم استبداد داخلی و استثمار داخلی و خارجی را از سالها پیش بر سر ما گسترده بود ، قطع رابطه نکردیم ! همان وقت می بایست دستگاه جاسوسیش را که همان سفارتش بود ورمی چیدند و اعضای آن و نیز مستشارانش را بیرون می راندند و جوانها مان را که در آن کشور آموزش نظامی میدیدند ، فوراً احضار میکردند. من سؤال میکنم : آیا جوانان ما را به نفع خود آموزش نظامی میدادند ، یا به نفع ما ؟ شکی نیست که به نفع خودشان. پس چرا همان وقت آنها را برنگرداندند و وابستگی ها و قراردادهای لغو نکردند ؟ یکی از اعضای شورای انقلاب در پشت تلویزیون در توجیه قطع رابطه نکردن توضیح داد که پولهایمان در بانکهای آن دولت بود و دانشجویانمان در آن کشور تحصیل میکردند. اما نگفت که چرا اصلاً در همان آغاز پیروزی و پیش از گروگان گیری پولها را از بانک هاشان بیرون نیاوردند و گذاردند تا توقیف کنند و

هر چه بخواهند با ثروت این ملت ستمدیده و درمانده انجام دهند. چرا با ساختن زمینه و تلاش در توسعه و بهتر کردن دانشگاه های کشور حتی سایر جوانها مان علاوه بر دانشجویان ارتشی مان را ، تشویق نکردند که به کشور برگردند. این حرفهائیکه برای توجیه سستی نمودن در قطع رابطه می آوردند ، خودشان هم میدانند نادرست است. حالا که همه چیزمان وابسته است چگونه داد استقلال میزنیم و در خیابانها فریاد شعار نه شرقی ، نه غربی سر میدهیم. اینطور که پیش میرویم ، همچنان وابستگی بغرب و شرق خواهیم داشت و به استقلال واقعی نخواهیم رسید.

برادر میخوام نمونه هائی از مطالبیکه توسط نامه ها در باره تباهی هائی که اینگونه شورا و سبک حکومتی و کیفیت کار و انتسابش به رهبری ، برای مقام رهبری و بلکه برای اسلام بیار آورده و می آورد و خدمت امام خمینی عرضه داشته ام ، را برایت بنویسم :

در قسمتی از یکی از نامه هایم ، که اوایل پیروزی انقلاب به ایشان ارسال داشتم ، نوشتم : عظمت و اعجاز قیام اخیر ایران بر رهبری پیامبرگونه شما مورد تردید حتی از طرف دشمنان نیست. و اینهم که یک یک افراد آگاه از هر یک از اقشار این جامعه قهرمان ، ناظر بگفتار و دستورات شما هستند و نمیخواهند اندک تسامح و یا سوء تعبیری از ما رخ دهد قابل خدشه نیست.

در قسمت دیگری از آن نوشتم : روش اکثر روحانیون و سبک زندگیشان بر محور خودبینی و سود جوئی و تنها قبول مسئولیت انجام تشریفات قشری بوده و هست و حتی بعضی از آنها در امر نهضت هم تا آنجا که بنفع مادیشان بود اقدام میکردند و برای تحمل و پذیرش اندک محذوری نسبت بخود و وابستگانیشان ، حاضر نبودند. یادم نمیرود که در ابتدای راه پیمائیها میگفتند : راه پیمائی تشبیه بکفار و حرام است و نیز میگفتند افرادیکه در مبارزات کشته میشوند علاوه بر آنکه شهید نیستند ، مسئول خون خود هم هستند و دهها تعبیرات شکننده و مغرضانه و کنایه آمیز دیگر ! خدا میداند نزد من سست بودن اعتقاد خیلی از اینها به مبدأ و معاد جای شک نیست. بلکه یکی از عوامل بس مهم گرایش جوانان ما به مادی گری ، مشاهده سبک زندگی و حرکات نادرست اینها است.

این قسمت را بخاطر این برایتان نوشتم که وعده خود را در یکی از گفتارهایشان که در زیر می آید و جامه عمل نپوشید ، بیاد آورند ((ما پیش از هر کاری لازم است ، تکلیف خود را با روحانی نماها که امروز از خطرناکترین دشمن برای اسلام و مسلمین محسوب میشوند و بدست آنها نقشه های شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست نشانندگان استعمار پیاده و اجرا میگردد ، روشن سازیم و دست آنها را از حوزه های علمیه ، مساجد و محافل اسلامی کوتاه کنیم تا بتوانیم دست تجاوزکار استعمار و مخالفین اسلام و قرآن کریم را قطع کرده ، از استقلال و صیانت کشورهای اسلامی و ملت اسلام دفاع نماییم.))

و در قسمت دیگر آن نوشتم : یکی از اموری که هر انسانی اگر چه متجاوز باشد ، از رهبر متوقع است ، تساوی نگری و طرد ملاحظات خصوصی است و علاوه برآنکه امتیاز دادن بقشری خلاف حقیقت است ، خلاف مصلحت هم هست. لذا امیرمومنان فرمود : « همانا در عدالت و تساوی نگری گشایش است و کسیکه برایش عدالت و تساوی نگری تنگ آید ، تجاوز و امتیاز دهی برایش تنگ تر است.» بهترین راه برای اصلاح هر جامعه ای ، اصلاح دستگاه رهبری و تبلیغی آنست و قهرا اصلاح قشر روحانی که فعلا دارای چنین موقعیتی هستند ، بخش اول را دارد و من با کمال پی جوئی که در این سالهای اخیر داشته ام ،

به یقین یافته ام که اکثر آنها که بر قشر روحانیت اشکال میکنند ، هدفشان اشکال به اسلام و نفی اسلام نیست ، بلکه حمایت از اسلام است که از طرف بسیاری از اینها مورد سوء استفاده قرار گرفته است.

در قسمتی دیگر از آن ، نوشتم : من بگرفتاریها و حساسیت کار شما واقفم و در عین حال قاطعیت و استقامت شما را برای اسلام عزیز و تاریخ آینده خود شما و نهضت اسلامیتان از هر چیز دیگر لازمتر میدانم و اندک تسامحی در این امر را نابخشودنی و خطرناک می بینم. در قسمتی از نامه ای دیگر نوشتم : اعمال اینها پای شما حساب میشود و اینها را مردم بازو و زبان شما میدانند و هر عملی که اینها و حزبشان انجام دهند بشما نسبت داده میشود و این فاجعه آمیز است. باید میان سیاست اسلامی که یک فرد روحانی تعقیب مینماید با سیاست غربی و بمعنای متداول آن که یک فرد سیاستمدار به اصطلاح امروزی تعقیب میکند ، فرق باشد ولی اینها صراحت اسلامی را ندارند و با این لباس میخوانند چند پهلو و ریاکارانه و آنهم به حساب شما کار کنند و اینهم یک فاجعه دیگر برای انقلاب و تاریخ انقلاب است.

در قسمتی از نامه ای دیگر نوشتم : آنچه مسلم است اینستکه هر یک از اینها مشاغل زیادی را بعهده گرفته اند که از انجامش ناتوانند و نیز در صورتیکه این اختیارات وسیع را داشته باشند دخالت شخصی در انتخابات میکنند و خدای نکرده مجلس و دولت را به چنگ می آورند و همانند گذشته در اثر نداشتن تخصصهای لازم و فرصت کافی بناسامانیها می افزایند و به ناخشنودی آنها که سالها تحصیل کرده و متوقعند برای اصلاح مملکت طاغوت زده خود در کارها شرکت داده شوند ، دامن میزنند و ترس آن میرود که دیگر ملاحظه گل روی شما را هم ننمایند و قهرا انقلابمان با یک حرکت تند راستی که بیشتر احتمالش میرود و یا چپی مصادف شود. امید است که آنها را کنترل کنید و با بعضی از علمای مبارز تهران که در طول انقلاب روز و شب نداشتند و بفعالیت ادامه میدادند و نیز با بعضی از دوستان ما که خدمت خود شما هستند ، مشورت نمائید و تنها به ادعاهای آن چند نفر ترتیب اثر ندهید.

برادر هنوز دو سه ماهی از پیروزی نگذشته بود که شروع به سم پاشی و اختلاف افکنی کردند و ملت پیاخاسته و از جان گذشته را بجان هم افکندند و این کار کثیف را با انتشار جزوه هائی در رد تو و گفتار و نوشته های سازنده ات آغاز کردند. که در سرلوحه یکی از آنها این عنوان را نوشتند :

« رویارویی امام امت با فرهنگ استعماری دکتر شریعتی »

برادر و قاحت را می بینی تا چه حد است؟! تو را که یکعمر با فرهنگ استعماری و بینش ارتجاعی مبارزه نمودی و با ایادی داخلی و خارجیست دست و پنجه نرم کردی و به همین جرم هم به زندانها و شکنجه ها مبتلا شدی و بالاخره جانت را دادی ، مروج این فرهنگ معرفی کردند.

در قسمتی از اعلامیه مفصلی که در این باره منتشر کردم ، نوشتم : وقاحت و هتاکی را ببین تا به چه حد رسانیده اند؟ از کجا فهمیده اند که امام در آن نوشته ها و گفته ها خود را رویارویی دکتر قرار داده ؟

من خودم که چند روز پیش از شهادت او نجف اشرف خدمت امام رسیدم ، از درستی گفتارهایی که از ایشان در باره رد بر او و نوشته هایش ، نقل شده بود ، سؤال کردم. فرمود : به من دروغ میبندند و

هیچ یک از آنها گفته من نیست و من فقط یکبار بخود او پیام دادم که تعلیماتت را طوری ادا کنی که برخورداردی به علمای گذشته نداشته باشد ، از سطح دانشگاه به سطح بازار و سایر اقشار هم گسترش مییابد. این خود دلالت دارد که ایشان مایل بوده و هست که تعلیمات اصیل او در سطح وسیعتری منتشر شود و نیز در استفتائیکه از شیراز در باره گفته ی منقول از ایشان در باره دکتر شده بود ، نوشتند : من در باره شخصیات چیزی نگفته ام. و در پایان با خطاب به این سطحی اندیشان و دنیا طلبان نوشتم : و این را هم بدانها گوشزد میکنم که مقصود دکتر از نفی روحانیت نفی همین هاست ، نه علمای ربانی و متعهد که کراً در نوشته هایش آنان را ستوده و بر دیگر قشرها ترجیح داده است.

برادر این مطالب را بهمین اجمال وامیگذارم و به نقل برخی دیگر از رویدادهای پس از تو میپردازم. خلق قهرمان با دادن رأی قاطع به جمهوری اسلامی ، نظام شاهنشاهی ایران را به گور تاریخ فرستاد و بالاخره به قانون اساسی ای (هر چند با اصولی در بردارنده ابهامها) خود و امامشان رأی دادند. ولی گردانندگان نظام حکومتی شان تا حال اصولی از آنرا که در معناشان صراحت دارند ، نقض کردند و عمداً نادیده گرفتند. و در گفتگویی که با مقام محترمی داشتم بدین امر اشاره کردم. پاسخ شنیدم : عمل بر خلاف قانون اساسی ، عمل بر خلاف اسلام نیست. گفتم : ولی گروه گروه از این مردم دلباخته به اسلام را ، از اسلام میرانند. زیرا وقتی دیدند که اینها که مبلغ و رهبران اسلامند ، گاهی فتوا میدهند : « شرکت زنها در انتخابات خلاف ضرورت دین یا مخالف محکامات احکام اسلام است » و گاهی فتوا میدهند « لازم است شرکت کنند » و گاهی فتوا میدهند « مالکیت در اسلام محدد است و باید تعدیل ثروت بنحو مشروع شود » و گاهی با تمسک به آیات قرآنی میگویند نامحدود است و تنها باید از راه مشروع بدست بیاید که نوعاً مشروعیت ها را هم با کلاه شرعی ها درست می کنند و گاهی به قانون اساسی که اسلامی بودنش را مدعیند ، رأی میدهند و پیروان خود را هم برای رأی دادن بدان دستور میدهند و آنها را که بدان رأی نداده اند میکوبند و به محرومیتشان از کارهای اجتماعی و مناسب حکومتی ، حکم مینمایند و خود آنرا نقض مینمایند و میگویند مخالف با قانون اساسی مخالفت با اسلام نیست ! پیش خود می پندارند که لابد خبری در کار نیست و یا لااقل دین به این شکل و کیفیت که اینها میگویند نیست وگرنه هر روزی برای تحمیل خواسته های شخصی یا گروهی خود آنرا طوری تفسیر و معرفی نمیکردند و قهراً به مکاتب مادی و با مکاتب اسلامی انحرافی ، روی می آورند.

من تعجب میکنم که با اینهمه اختلاف ها که حتی در معرفی یکی از اینها در باره اسلام است ، چگونه بخود اجازه میدهند که با چوب منافق بودن و با التقاطی فکر کردن ، گروهائی را مطابق دلخواه و بر زبان نظام اجتماعی ملت مسلمان و مبارز ایران و حتی بر زبان خودشان از صحنه بیرون رانند. میخواهم مقاله ای را که در این باره نوشتم و منتشر شد ، برایت نقل کنم :

بسم الله الرحمن الرحيم

چندی است که کلمه اسلام التقاطی ، سخن روز شده و هر حزب و گروهی میخواهد رقبای خود را با نسبت دادن آن بفکر دینی عرضه شده از جانبش ، از میدان اجتماعی و صحنه مقبولیت عمومی بیرون راند. مکرراً توسط تلفن و نوشته و پرسش حضوری ، از اینجانب خواسته اند که این واژه غلط انداز و

وسوسه انگیز و جنجال برپاکن و چماق تکفیر را توضیح دهم. باشد که در راه فروکش کردن آتش اختلاف و شعله نفاق و کم شدن افراد کافر و مشرک و منافق کاری انجام داده باشیم. و من هم در اجابت مسئول آنان این مقاله را خالصاً لوجه الله نوشتم تا زادراه آخرتم و وسیله قریم بحضرتش قرار گیرد.

پر واضح است که مقصود هر یک از این حزب ها و گروهها از این کلمه اینستکه : فکر دینی و ایدئولوژی مکتبی دیگری ، مقداری از آئین اسلام و مقداری از غیر آئین اسلام گرفته شده و قهراً مخلوطی از آندوست و بدیهی است که هر یک از اجزاء و عناصر این آئین مقدس که از جانب خدایتعالی توسط خاتم المرسلین فرستاده شده ، نمیتواند جز یک طور و یک نحو باشد. مثلاً ممکن نیست که در اسلام نسبت افعال به انسانها هم بطور جبر باشد و هم بطور تفویض و هم بطور امرین امرین و اراده خدا و یا عالم هم حادث باشد و هم قدیم و کلام خدا و هم بایجاد صورت باشد و هم بایجاد صورت نباشد بلکه بکیفیتی دیگر باشد. ولایت و ریاست عامه هم برای فقهای جامع الشرایط باشد و هم برای آنها نباشد بلکه برای تمام مردم بر تمام مردم باشد و هم برای آنها نباشد ، بلکه برای تمام مردم بر تمام مردم باشد. شرکت زنان در انتخاب کردن و انتخاب شدن هم حرام و منعی ضروری دین باشد و هم واجب یا جایز باشد. و معامله صوری و تنها بقصد سود بردن از پول هم فاسد و سودش حرام باشد و هم صحیح و سودش حلال باشد. و مالکیت هم دارای حدود کیفی و از جمله حد کیفی ای که از ناحیه ولایت فقیه می آید باشد و هم نامحدود باشد. و کفار کتابی هم نجس باشند و هم پاک و و همچنین مثالها و موارد بسیاری دیگر که از قدیم الایام میان اسلام شناسان و علمای دینانت مورد اختلاف بوده و هست و قهراً در هر یک از این موارد ، اسلام یکی از این دو طرف التقاطی و داخل شده از غیر اسلام است و کلام در اینکه کدام التقاطی است ، بسته به ادعای هر یک از دو طرف اختلاف و نزاع می باشد.

بنابراین رساله های فقهی و عملی متعددی که فتاوی شده در آنها در موارد بسیاری با هم مختلف است ، هر یک نزد نویسنده دیگری التقاطی است ، نه اسلام اصیل و خالص ! کتب اعتقادی ای که تدوین شده و در آنها عقاید متضادی را نسبت به اسلام داده اند (مراجعه به کتاب « ملل و نحل » شهرستانی روشنگر این مدعاست) نمیتوانند همه از این آئین باشند و قهراً گردآورنده هر یک ، اسلام دیگری را التقاطی و ناخالص میدانند.

پس ملاک تشخیص اسلام خالص از اسلام التقاطی چیست ؟ و طبق چه میزانی این دریافت کنندگان معارف و احکام اسلامی میتوانند همدیگر را با چماق تکفیر و نفاق ورزی و التقاطی بودن بگویند ؟ آیا درست است که یکدسته و حزب بدسته و حزب دیگر بگوید تو اقتصادت را از شرق گرفته ای ، پس کافر یا منافق هستی؟! و آن دسته و حزب دیگر به اولی بگوید تو اقتصادت را از غرب گرفته ای ، پس منافق و التقاطی هستی نه پیرو مکتب خالص اسلام؟! و نیز صحیح است که هر ایدئولوگ و دریافت کننده عقاید اسلامی نسبت به مخالف خود چنین روشی را برگزیند و هر مجتهد و صاحب رساله عملی نسبت به مجتهد و صاحب رساله عملی دیگر چنین سیره ای را انتخاب کند؟!!

در آئین مقدس اسلام همه باید از حیث اقتصادی بی نیاز باشند و فقر به معنای وجود مشکله اقتصادی حتی برای ذمی هائی که حق سکونت در مملکت اسلامی را دارند ، بطور کلی و برای همیشه نفی شده و دلیل ما بر آن (علاوه بر آنکه این مطلب در این آئین آنقدر روشن است که انسان خجالت میکشد

در مقام استدلال بر آن برآید) آیات بسیار قرآنی و روایات متواتری است که در کتب معتبره حدیثی در ابواب کثیری انباشته است. از جمله آنها باب ۳۴ تا ۳۹ - از ابواب فعل معروف وسائل الشیعه جلد ۱۱ از صفحه ۵۹۳ تا ۵۹۹؛ و باب ۱ تا ۹ از ابواب وجوب زکاه وسائل الشیعه جلد ۶ - از صفحه ۲ تا ۴۱ است که در بعضی از آنها رسیده: «ولو ان الناس ادوا زکاه اموالهم، ما بقى مسلم فقیرا محتاجا ولا ستغنی بما فرض الله له و ان الناس ما افتقروا ولا احتاجوا ولا جاعو ولا عروا الا بذنوب الاغنیاء - و اگر مردمان زکات مالهایشان را می پرداختند هیچ مسلمان فقیری یافت نمیشد و همانا بی نیاز میشد هر کس به آنچه برایش تعیین کرده، و همانا مردمان بی چیز و در مانده و گرسنه نشدند و برهنه نماندند مگر در اثر گناهان و تجاوزات دارندگان و سرباززدنشان از وظائف خدائی.»

اصول کافی جلد اول روایت مفصلی از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در آن روایت حکام مالی و مالیاتی این شریفیت مقدس را بیان نموده و در ذیل آن (که در صفحه ۵۴۲ خط آخر و خط اول از صفحه بعد) فرموده:

«فلم یبق فقیر من فقراء الناس ولم یبق فقیر من فقراء قرأ به رسول الله الا و قد استغنی فلا فقیر - پس باقی نماند فقیری از فقیران مردمان و نیز باقی نماند فقیری از فقیران خویشاوند رسول اکرم، مگر آنکه بی نیاز شد پس فقیری در اسلام وجود ندارد.»

مشاهده میشود که در این روایات وجود نیازمندی اقتصادی در اسلام، نفی شده و برای همیشه در صورت رفتار کردن بدستورات اسلامی و پیاده شدن نظام اسلامی در خارج پایان یافته تلقی گشته است.

بنابراین توده مردم با زبان حال به آنها که در مرکز قدرت قرار دارند و بی تأمل هر چه بنظرشان (روی میزان خواسته های فعلی شان، اگر چه مدارکی در دست است که در گذشته مطالب دیگری به مردم میگفتند) می آید به اسلام نسبت میدهند و دیگران را التقاطی و منافق و احیاناً مجنون و عقب زده شده در اجتماع می نامند و تهدید بشدت عمل میکنند (با آنکه خودشان دیدند که ساواک جهنمی محمد رضای جانی و مخلوع هم در این راه بالاخره شکست خورد) میگویند: که قدری فکر کنید ببینید این نظام اقتصادی معمول در بازارهای مسلمانان، نظام اقتصاد اسلامی است؟

قوانین اقتصادی این نظام مقدس را میتوان از مسائلی که معرفان و مروجان معمولی آن نوعا در رساله های عملی نوشته اند و حتی از آنچه خود شما عرضه میدارید، دریافت کرد؟! و با ضمیمه کردن بقوانین مالیاتی آن که اینها ارائه داده اند که اسلام دارد و مهم آن مالیاتها زکات است که مشهور اینستکه بر نه (۹) چیز بسته شده که امروز در خیلی از کشورها وجود ندارند و یا خیلی نادر هستند، فقر و مشکله اقتصادی را پایان یافته تلقی کنیم؟! با آنکه میگویند: این دین مقدس مربوط به زمان خاص یا مکان مخصوصی نیست، برای همه انسانها و محیط ها تا پایان عالم آورده شده و قهراً باید همه جا قابل عمل و پیاده کردن باشد و هیچگاه و در هیچ عصری و مکانی نباید تخلفی در آن دیده شود وگرنه معلوم میشود که از جانب خدا نیست. التقاطی و ساخته افکار به اشتباه افتادگان یا غرض ورزان و استعمار و استثمارکنندگان است ...

تعجب در اینستکه اگر کسی به اینها بگوید: چرا فکر نمیکنید و چرا ساختمان بندی این شریعت مقدس را تعیین نمی نمائید؟ و هر چه به آن نسبت میدهند اجزاء متفرقی است که خودتان هم متوجه نیستید

که آیا همخوانند؟ میتوانند مصالح این ساختمان قرار گیرند؟، در مقام تکفیر و فحش دادن و هزاران گونه تهمت زدن بر می آیند.

خدا میداند اعتقاد من نسبت به اینها اینستکه یا اصلاً معتقد بخدا و پیامبر و دین نیستند و تنها برای سود جوئی و تأمین زندگی مرفه خود سنگ دین و خدا و پیامبر را بسینه میزنند و هر چه بخواهند و مطابق سلیقه آنها و روش زندگی مورد نظرشان باشد به آن می بندند، و یا ادراک حقیقت مذکور را نمی نمایند. هر کدام باشد رد کسانی که درد دین دارند و بتمام جهات متوجهند و آئین مقدس توحیدی اسلام را با همه عناصرش نگاه میکنند، در صلاحیت ایشان نیست.

به نظر حقیر تشخیص اسلام خالص و اصیل از اسلام التقاطی و دخیل باینستکه فقها و اسلام شناسان (با توجه باینکه آئین اسلام یک مجموع هماهنگ است و قوانین و احکام و دستوراتش همه بر پایه مستحکم توحید استوارند و دارای همخوانی کامل با هم و با این پایه اساسی هستند و قهراً اگر ظاهری از ظواهر آثار منسوب به ائمه دین یا فتوائی از فتاوی قانون دانان اسلام مفاد و معارض با توحید بود از درجه اعتبار ساقط است و قابل قبول نیست) به تدوین اعلامیه جهانی اسلامی اقدام کنند و در موارد اختلاف میان خود مقدار یقین نزد همه را ملاک قرار دهند، تا در آینده آن مجموعه مورد امضای همه ملاک التقاطی بودن و التقاطی نبودن فکر منسوب به اسلام قرار گیرد.

بعبارت روشنتر: باید اسلام شناسان و فقها با بینشی که در زیر ارائه میشود، مانیفست اسلامی را که در آینده ملاک التقاطی نبودن و التقاطی بودن قرار میگیرد، تدوین نمایند.

همانطور که اینها در هر مسئله ای ادله ای را که در آن مسئله رسیده در یک لحاظ مورد توجه و دقت قرار میدهند و در صورت متضاد و متعارض بودن، ابتدا میان آنها جمع میکنند و سازش میدهند و سپس حکم آن مسئله را استنباط می نمایند نه آنکه به مجرد دیدن روایت و دلیلی حکم آنرا اظهار دارند، همچنین چون با یقینی قاطع میدانند که: آئین اسلام آئینی بر پایه توحید است. برای برافراشتن پرچم یگانه پرستی در سراسر جهان و از میان برداشتن طاغوتها و نظامهای طاغوتی آورده شده است. بخاطر پایان دادن به نژادپرستی، فردپرستی، برتری طلبی و بی عدالتی، تشریح شده است. بههدف ایجاد محیط های سالم، بی آزار، خالی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فسادهای اخلاقی و در نهایت برای انسان زیستن و رستگاری سعادت مندی مادی و معنوی تمام افراد انسانی از جانب خدا خالق تمام کائنات فرستاده شده است. باید قوانین اقتصادی، دستورات اجتماعی، احکام اخلاقی، وظایف عبادی و سایر عناصر آن را، مطابق با این هدفها و مقدمات بوجود آوردن این غایب ها، بدست آورند و نیز باید هر کدام را، مناسب و موید و سازگار با دیگری ببینند. زیرا در غیر اینصورت معلوم میشود به آنطوریکه از جانب خدا تشریح شده، دریافت نکرده اند و باید دوباره با بینش مذکور بکاوش بپردازند. نارسائی ها، دروغ سازیها، غلط اندازیها، ریاکاریهایی را که گاهی بخاطر جلب منافع شخصی، شانه خالی کردن از فعالیت های نافع و تولیدی، حمایت از قدرتمندانی که مطامع دنیوی قشرهای علمی فلسفی، ادبی و مذهبی را برآورده می ساختند و گاهی به جهت نارسائی فکری، نادرست اندیشی، انجام گرفته در تافته و مرتفع سازند و اسلام عزیز را به طبیعت واقعی ای که دارد بدست آورند که با پیاده شدنش در متن زندگی اجتماعی خلق جهان به نتایج درخشانی که این طبیعت در پی دارد نائل آیند و سعادت دنیوی و اخروی را تحمیل نمایند.

برادر تضادها و کنارزدها و انحصارگریها در تمام زمینه ها ادامه دارد و در رسیدن بدین هدف پلید از وارد کردن هیچگونه تهمت، حتی وقیحانه ترین آن که همدوش با اشاعه فساد اخلاقی است، باکی ندارند. نامه سرگشاده ای را که به یکی از اینها که شهر بشهر میگردد و روی منبر رسول اکرم بدین کار می پردازد و گروه انبوهی از این ملت رنج کشیده و پشت خم گشته از فشارهای طاغوتی را، کافر میخواند و بریختن خونشان دستور میدهد و شرم آورترین کلمات را نثارشان مینماید، نوشتم و منتظر شد، برای نقل مینمایم:

بسمه تعالی شانه

امروز پیاده شده نوار سخنرانی اخیر شما در مشهد را برای من آوردند و مطالعه کردم و چون در چند مورد به من تهمت زده و نسبت خلاف واقع داده اید و نیز مطالبی در آن بود که احتمال دادم خدای نکرده منجر بخونریزی ها و درگیریهای خلاف مشروع گردد، اقدام به نوشتن این نامه نمودم و چون مطالب آن در این موقعیت در نهایت ضرورت دارد که بهمه ملت شریف و مسلمان ایران برسد، رضایت دارم که تمام جراید کشور بی هیچ استثنائی آنرا نشر دهند.

شما گفته اید: « منافقین را که نزد من و شما و خدا کافرند » و به من در این قسمت تهمت و به خدا دروغ بسته اید، زیرا غرضتان از منافقین، مجاهدین خلق است و مسلم درس استادان امام امت را فراموش نکرده اید که مطابق روایات بسیار و معتبر اثبات فرمودند: که اسلام بر دو پایه اعتقاد بخدای یکتا و نبوت ختمی مرتبت، استوار است و حتی انکار ضروری دین هم اگر منجر به انکار یکی از این دو پایه نشود و مثلاً بخاطر شبیهه ای کسی معتقد شود که فلان ضروری، ضروری نیست و نبی اکرم نفرموده، کافر نیست و محکوم به اسلام است و آثار اسلام که احترام جان و مال و جریان ارث بریها و ازدواجهاست نسبت به او باید اجرا گردد و اینها علاوه بر اعتقاد بخدای یکتا و نبوت نبی اکرم معتقد بولایت ائمه اطهارند و ملتزم بنماز و روزه و سایر احکام این آئین و اجتماعیشان دارند.

در اینجا مناسب است که سه فقره از برخورد گفتاری که در ایام گذشته با من داشتید را بیادتان بیاورم:

۱- یادتان هست که استادان امام امت، در بحث طلب و اراده در مسئله جبر و تفویض وارد شدند و مسئله امر بین امرین را با دو بیان عالی نسبت بوحث وجود، روشن نمودند. شما و هم بحثتان چقدر ناراحت بودید و این معنا را مخالف با اسلام معرفی میکردید که من در یکی از روزها پیش از تشریف آوردن استاد در تکیه کوچه حرم با شما دو نفر درگیری بحثی شدیدی پیدا کردم و گفتم شما مراعات شأن استادان را نمینمائید.

۲- یادتان هست که در یکی از تابستانها که من مشهد مشرف شده بودم و شما نیز و با هم بطرف حرم مقدس میرفتیم. بحث ما نزدیک بست بالا به تفسیر این آیه شریفه: « کما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها » رسید و من تفسیری از استادان امام نقل کردم و شما چیزی گفتید که من بشما گفتم: پروا ندارید که به استادان خدمت حضرت ثامن الحجج علیه السلام اهانت می نمائید.

۳- یادتان هست که بمن گفתי : در اوایل تحصیل در وجود خدا و قهرا تمام مبانی دین برابیم شک عارض شد که بخانه گفتم ظرفهای مرا آب بکشید و سپس نزد جناب آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی رفتم و قضیه را به ایشان گفتم و او گفت غصه مخور این شک مقدمه وارد شدن در تحقیق است.

با تذکر این سه فقره احتمال نمیدهید فعلا هم در اشتباه باشید و بی جهت مسلمانانی را کافر معرفی میکنید و ناآگاهان را به خونریزی و وارد کردن جرح و ضرب خلاف شرع بر کسانیکه جان و مال و ناموسشان در اسلام محترم است وادار میکنید؟ قهراً نزد خدا مسئولید. لاقلاً خوب بود از امام امت از اسلام آنان می پرسیدی که مسلم در می یافتی که ایشان و سایر فقهای بزرگ ، اسلام را بر دو پایه مذکور استوار میدانند و شهادت میدهند که آنها که شما کافر خواندید ، تصریح مینمایند که معتقد بخدا و پیامبر اکرمند « لا تقولوا لمن القى اليكم السلام است موء منا» و من هم با نماز خواندن بر میت آنها ، عملاً مسلمان بودن آنان را به ناآگاهان فریب خورده اعلان نمودم.

شما به کنایه به من گفته اید "ای بدبختی که اسیر لفظ و کلامتی و دنیا و آخرت خودت را با چنین مزخرفات خوش کردی" ، خدا را در نظر بیاور و متوجه گفتار خود باش. شما مرا از سالهای خیلی دور میشناسید و نیز سایر دوستان مرا خوب می شناسند که تا حال در پی اسم یا جاه یا مال نبوده ام. این را اگر برای تحصیل اطمینان بیشتر بخواهی از امام امت بپرس. خدا میداند یقین دارم که با معاشرتی که با من داشتی شک نداری که تنها اسیر خدا و حفظ دین خدا هستم و مبینم با اینگونه تهمت زدن که نسبت بغیر منم از شما سرزده ، توده مستضعف را از دین بیرون می نمائید. خدا میداند دلم بحال شما میسوزد که با این فضل و سابقه ، خود را مشمول عقوبت تهمت زدن می نمائی این آیه شریفه را بخاطرتان می آورم : « لا تقف ماليس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنه مسئولا »

باز گفته اید "یا برای اینکه خلقی ها بگویند مترقی بگویند این روحانی اکثریت روحانی های ما مترقی است حرف ما را می فهمد و لذا بزرگش کنند" و بعد جمله ای گفته ای که معنایش اینستکه اینهم اسارت است ، چه همه اسارتها شکمی نیست. خودت میدانی اگر من در بند شهرت یا این حرفهایی که زده ای بودم ، می باید با امثال شما همراهی میکردم. همین هفته قبل جناب حاج آقا احمد تلفن کردند و خواستند محضر امام برسم و من خدمت ایشان رفتم. ابتدا با حاج آقا احمد گفتگو نمودم. ایشان گفت : « دردها معلوم هستند ، باید علاج بشوند. تو هم بیا یک گوشه کار را بگیر». گفتم : « اشکال در این است که امثال من باید مشغول ترویج و ارشاد باشیم و کارها باید بدست کاردانها ، که چرخ مملکت را بچریان در بیاورند و انجام و نظام دهند و وحدت تصمیم گیری را بوجود آورند ، داده شود. ناله های من برای اینستکه امروز دارند با این کارهای بی رویه و رقابت های مکارانه ، چهره اسلام عزیز را تاریک میکنند و آنرا ظالم و سفاک معرفی مینمایند و گروه گروه جوانان ، بلکه حتی بزرگسالان ، را از دین بیرون میرانند و بدست خود تر اسلام (اگر بگذارند اسلامی باقی بماند) منهای روحانیت را پیاده مینمایند. این خونریزیها چرا؟ مگر نه آنست که در زمان طاغوت دیدیم که هر چه بیشتر خون ریخته شد ، مبارزه اوج بیشتر گرفت؟ مگر نه اینست که این کارها حس ترحم ملت را بر له اینها که خود شما میگوئید درست نمی اندیشند ، بر می انگیزاند. حتی به گرایش براه و مکتب آنها کمک مینماید. چنانکه در یکسال و اندی گذشته ملاحظه شد .»

پس از آن خدمت امام رسیدم و گفتگوهائی انجام گرفت. برخاستم و هنگام خداحافظی به ایشان عرض کردم: « هر جا دیدم قدم الله است، برمیدارم و اگر قدم برای نفس بود، عقب میکشتم. بدان خدا میداند بدین وظیفه و عهد پای بندم و خدا میداند که هیچگاه در عمرم شکی در وجود مبداء تعالی و معارف اسلام نداشته و همیشه برهائی اندیشیده ام.»

در پایان نظر شما را به این آیه کریمه جلب می نمایم: « ادع الی سبیل ربک بالحکمه و المواعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن » و نیز شما را به این حقیقت توجه میدهم که آنچه نسبت به بعضی از افراد روی مطالب اجتماعی و برای جلوگیری از تجاوزات حقوق اسلامی عمومی، خدمت امام فرستاده ام و علاوه اگر تعصبات بیجا را کنار میگذارید، خود شما میدیدید که پشت همین رادیو و تلویزیون خود آنها آمدند و اقرار کردند و تماس را تاویل و باقسامی قسمت کردند که در باره دیگران هم که به زندان افتادند صادق است.

و نیز بعضی از مطالب دیگری را هم که ابراز داشته ام، شما هم بعداً گواھانش را با کارها و فسادهایی که از آنها دیدید، می باید بدان اذغان پیدا کرده باشید.

برادر در هر گوشه کشور دیکتاتوری ای بلکه دیکتاتورهای بر پا شده و آزادیها سلب گشته اند. خیلی از مصاحبه ها و مقاله های من که حقایق اسلام و نقد واقعیات موجود است سانسور شده و منتشر نگشته و یکی از روزنامه ها که برداشت ناقصی از مصاحبه با من را چاپ نمود، توقیف کردند و پیرو آن تلگرافی بدین مضمون بدادستانی انقلاب مخابره کردم:

بر طبق اطلاعیه روزنامه بامداد مورخ ۱۳۵۹/۰۳/۰۶ - مسئولیت روابط عمومی دادستانی با آن روزنامه تماس گرفته و در باره عدم انتشار روزنامه "ندای آزادی" اعلان کرده که روزنامه مذکور بعلت اهانت به مقام رهبری که تحت عنوان مصاحبه ای چاپ شده بود از سوی دادستانی توقیف و تعطیل شده است.

جناب آقای قدوسی، آن نوشته برداشتهای ناقصی از مصاحبه تلفنی با من بود. و آن جمله که شما اهانت پنداشتی و من کمال صفا میدانم، از من است و میدانم روی چه میزانی آنرا اهانت بدان مقام معرفی کردی. با آنکه میدانی که شاگرد ایشانم و سالهای طولانی است که افکار علمی و انقلابی ایشانرا ترویج می نمایم. بلکه من رفتار شما را اهانتی بزرگ به انقلاب و مقام رهبری آن میدانم. زیرا این مطلب در تاریخ انقلاب ثبت میشود که در این انقلاب از یک انتقاد خیلی معمولی که حتی در زمان طاغوت هم حضور نداشت، آنهم از طرف کسی که چکیده انقلاب است و تالیفاتی فراوان و شکننده طاغوت را در نظام طاغوتی توانسته نشر دهد، جلوگیری شد و روزنامه ای که از مقام قانونی مسئول اجازه انتشار داشته بخاطر چاپ آن توقیف گشت. از شما میخواهم، هر چه زودتر، به توقیف آن پایان دهی و این ابهام را از انقلاب اسلامی امام و امت مرتفع نمائی. به انتظار نتیجه.

به مناسبت سالگرد هجرت تو مصاحبه هائی با من نمودند و تنها یکی از روزنامه ها مصاحبه خود را چاپ نمود که قسمتی از آنرا برایت نقل می کنم:

"... می‌خواهم آرزو کنم که ایکاش فعلاً میان ما میبود و در سر و صورت دادن بوضع آشفته روز و ایجاد وحدت در میان اینهمه اختلاف نابجائی نامعقول، ما را رهبری میکرد. ولی با تمام وجود حس میکنم که این آرزویی بی‌مورد است و سعادتش در رفتنش بود. زیرا اگر میماند، فرصت طلبان و انحصارگران و واپس‌گرایان و سودجویان با تمام امکانات خود، او و آثارش را مورد اتهامات ناروای بیشتری قرار میدادند. بلکه بطور کلی او آثارش را از صحنه اجتماعی بیرون میراندند و گواه من بر این، تهمتها و اهانت‌هایی است که در یکسال و اندی پیش بر او و آثارش وارد ساختند، با آنکه حساسیت این قشر نسبت به درگذشتگان کمتر است!..."

برادر انتخابات مجلس شورا را در دو مرحله برخلاف قانون اساسی، مطابق میل خود، انجام دادند. یکی از روزنامه‌ها در مصاحبه‌ای تلفنی از من پرسید: چه توصیه‌ای برای این مجلس شورا داری؟ گفتم: من این مجلس را مشروع نمیدانم تا توصیه‌ای برای آن داشته باشم. چون اولاً دو مرحله‌ای بودن آن از ابتدا خلاف قانون اساسی بود. و ثانیاً اگر فرض کنیم که خلاف قانون اساسی نبود و آئین‌نامه‌ای که شورای انقلاب تصویب کرد، مطابق قانون بود، می‌باید نتایج مرحله اول کاملاً معلوم میشد و آنگاه به مرحله دوم میرسید. بعلاوه هیئت هفت نفری برای بررسی صحت مرحله اول هنوز نظر خود را نداده و احتمال اینکه انتخابات در نقاط مختلف کشور ابطال شود وجود دارد و قهراً آنجا که ابطال شود دوباره باید مرحله اولش را انجام دهند و در این صورت مرحله دوم در آن نقاط دیگر چه صیغه‌ای است! و ثالثاً به تمام وجود، ملت شریف ایران حس نمود که تقلبات زیادی هم در مرحله اول و هم مرحله دوم صورت گرفته و همانطور که در نظام خانمانی زر مجلس شورای ملی را تشکیل میداد و در نظام شاهنشاهی پهلوی زور، در این دوره مجلس را تذویر تشکیل داده است.

دلیل دیگر من به تقلب در مرحله دوم اینست که با آنکه اعلان نمودند، ۲۴ ساعت قبل از انتخابات، انجام هر گونه تبلیغی عیله و یا له هر کاندیدائی ممنوع است. و البته این بدان خاطر است که انتخاب‌کننده قادر باشد روی اسامی‌ای که در ذهن دارد در آخرین ساعت‌ها تجزیه و تحلیل کند و با خیال راحت و استقلال نظر کاندیدای خود را انتخاب کند. اما این آقایان درست در همان ۲۴ ساعت ممنوع و بلکه حتی در روز انتخابات، بالاترین تبلیغ را از طریق رادیو تلویزیون بر له کسانی که خود تعیین کرده بودند و علیه آنانکه نمی‌خواستند انتخاب شوند، انجام دادند...

مطلب دیگر که یادآوریش برایت جا دارد، اینست که اگر چه عده‌ای از آنها که انتخاب شده‌اند، شایسته‌اند، ولی عده‌ای از آن ناکسانی که با انقلاب معارضه و مبارزه میکردند و امام و یارانش را متهم میکردند که عاملان بوجود آمدن نظام مارکسیستی هستند و بعضی از آنها از مداحان طاغوت بودند که در باره شان مسلمان متعهدی تلگرافی به رهبر انقلاب نموده که قطعه‌ای از آنرا برایت نقل میکنم:

"... نامبرده از همکاران متعهد سلطه‌اهریمنی طاغوتیان جنایتکار، طول‌سالیان دراز در مشهد بود و در پُستهای فلان و فلان (که از مشخص کردنش معذورم) به ترویج نیات پلید استبداد سیاه پهلوی اشتغال داشته و مقاله شرم‌آور معروف ایشان در روزنامه هیرمند سال پنجم شماره ۲۱ مورخ ۲۷ دی ماه ۱۳۴۱ - تحت عنوان "آری یا نه" که جانبداری او را از طرح لوایح ششگانه شاه جانی خائن مخلوع و عدم

اعتمادش را به انقلاب اسلامی و رهبری آن نشان میدهد ، شاهد گویائی بر گذشته سیاهش میباشد. و بعضی از آنها کسانی هستند که در مجلس دعا برای رفع خطر از مقام ملوکانه شرکت کرده و منبر رفته و فتوایی چکی که نشان میدهد مبلغ چهار هزار تومان برای اینکار گرفته ، انتشار داده شده است ..."

برادر جای خالی که انقلاب فرهنگی ای که اینها در دانشگاه های کشور شروع کردند را تماشا کنی و ببینی که چه خونهایی ریخته شد و چه حرمت‌هایی هتک شد. در اطلاعیه ای که یکی از روزنامه ها (البته مدتی پیش که هنوز تحت کنترل شدید در نیامده بود) چاپ کرد نوشتم :

"... در مصاحبه تلویزیونی بعضی از سران جمهوری اسلامی در جواب این پرسش که چرا تصفیه دانشگاهها و تخلیه دفاتر گروههای سیاسی را تا تعطیلی ها به تأخیر نینداختند ؟ پاسخ داده شد : آنها ابتدا شروع کردن و از سخنرانی یکی از برادران عضو شورای انقلاب تبریز جلوگیری کردند.

من به اینها میگویم : در مقابل خدایتعالی و ملت مسلمان و آگاه به مسائل اسلامی و دنیا به این پرسش که چرا به خاطر جلوگیری از سخنرانی یک نفر از اعضای شورای انقلاب در یکی از دانشگاههای کشور ، تمام دانشگاههای کشور را که مرکز ثقل انقلاب اسلامی بود و نهضت عمدتاً از آنجا شروع گشت ، خاک و خون کشیدید و چهره انقلاب اسلامی ملت مبارز ایران را لکه دار و تیره کردید. و مردمی که در انقلاب دوش بدوش هم با نظام طاغوتی و ارباباناش می رزمیدند ، را گرگ وار به جان هم افکنید ؟ چه پاسخ میدهید ؟ ..."

و نیز در مقاله ای در باره انقلاب فرهنگی و انقلاب فرهنگ اسلامی و انقلاب آموزش ، نوشتم :

بسمه تعالی شانه

برای روشن نمودن مفهوم این واژه ها گفتارهایی تقدیم میشود :

۱ - برای واژه فرهنگ تعریف هائی نموده اند که به نظر من بهترین و جامعترین آنها این تعریف است :

فرهنگ کلیه رفتارهایی است که در زندگی اجتماعی آموخته شده و از راههای گوناگون میان نسلهای مختلف یا افراد یک نسل انتقال پیدا کرده است.

در این تعریف فرهنگ نه تنها زبان ، امور صنعتی ، هنر ، علم ، قانون ، حکومت ، اخلاق و مذهب را شامل است بلکه ساختمانها ، ابزار ، وسایل ماشین آلات ، طرحهای ارتباطی و اشیاء را نیز در برمیگیرد.

بنابراین فرهنگ یک جامعه عبارتست از افکار ، عقاید ، آرزوها ، مهارتها ، ابزار و وسایل امور مربوط به زیبایی و کارهای هنری ، آداب و رسوم و موسساتیکه افراد این اجتماع در میان آنها تولد یافته و رشد میکنند.

و بی شک برای هر مجتمع و ملتی در طول تاریخ فراز و نشیب هائی و پیروزیها و شکسته هائی بوده و هست که در این تحولات ، گاهی بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت سلطه اجانب درآمده اند که فرهنگ درست یا نادرست آنها به ایشان تحمیل شده است و نیز سود جویان و برده خواهانی داخلی از

میانشان برخاسته اند و بر طبق منافع و هدفهای گروهی یا شخصی خود چیزهائی، داخل فرهنگشان کرده و یا چیزهائی را از فرهنگشان کاسته اند.

۲ - مصداق مفهوم واژه فرهنگ با اضافه نمودنش به چیزهائی که در خور اضافه شدن بدانهاست، وسعت یا تنگی می یابد و تغییر مینماید. مانند فرهنگ طایفه ای معین چون یکی از طوایف عرب، عجم، کرد، بلوچ، سیاه، سفید، سرخ، زرد و نظایر اینها و مانند فرهنگی ملتّی معین چون فرهنگ ایرانی یا عراقی یا روسی یا آمریکائی و نظایر اینها و مانند فرهنگ قاره و جانبی معین از جوانب عالم چون آسیائی یا اروپائی یا شرقی یا غربی و نظایر اینها و مانند آئین و امتی معین چون فرهنگ بودائی یا مسیحی یا اسلامی و نظایر اینها.

مفهوم فرهنگ در تمام این موارد و استعمالات یکسان است و همانست که در گفتار اول تقدیم داشتیم. ولی مصداق آن در هر یک از آن موارد با مصداقش در موارد دیگر، متفاوت است.

۳ - انقلاب فرهنگی در هر یک از موارد استعمال این واژه، یا بدینگونه است که فرهنگ نادرست اجنبی را از آن بزدایند و آنچه از آن کاسته شده دوباره برگردانند و یا بدینگونه است که چون فرهنگشان راکد شده و از پویائی و تکامل افتاده، تغییرات و تعدیلات لازمی در آن بوجود آورند تا از رکود درآید و در راه کمال بجریان افتد اگر چه آن تغییرات و تعدیلات را از قومی یا ملتّی یا مکتبی اجنبی دریافت دارند. ولی در اینجا یادآوری این نکته لازم است که چون مکتب و آئین مقدس اسلام اکمل مکاتب و آئین هاست، لذا مقصود از انقلاب فرهنگ اسلامی تنها باید زدودن فرهنگهای اجنبی از آن و برگردانیدن کاسته ها بدان باشد و قهراً در بردارنده مفهوم بازگشت به قرآن و رجوع بصدر اسلام است.

۴ - از گفتار اول ما معلوم شد که علوم و آموزشها در هر مجتمعی جزئی از فرهنگ آن مجتمع است و قهراً انقلاب در آن نیز بیکدی از دو معنائی است که ذکر شد و در صورتی که ما بخواهیم در نظام آموزشی و علمی خود، انقلابی اسلامی پدید آوریم، باید سیستمی در آن انتخاب کنیم که مطابق تعلیمات این آئین مقدس در این زمینه باشد که اینک آن سیستم عرضه میشود:

این آئین مقدس، خلق را بفرآگرفتن دانش و درست اندیشیدن دعوت کرده و بر آن با تاکید هر چه بیشتر دستور داده و قرآن کریم و روایات رسیده از ائمه دین با بیاناتی رسا و تعلیماتی روشن در این زمینه دستوراتی داده است.

اصول کافی با سندهای متعدد و صحیح از حضرت صادق، از رسول اکرم نقل کرده: فراگرفتن دانش بر هر مسلمان لازم است. آگاه باشید بی شک خدا فراگیرندگان دانش را دوست میدارد:

طبرسی در مقدمه مجمع البیان گفته ثقات اصحاب با سندهای صحیح از طریق حضرت رضا از آبء گرامیش، از رسول اکرم روایت کرده اند که فرمود: تحصیل دانش و فراگرفتن علم بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان لازم است (تا آنجا که فرمود) دانش مقدمه و پیش روی عمل و عمل پیرو و پس رو دانش است:

از نبی اکرم روایت شده، برای تحصیل علم و فراگرفتن دانش اگر چه دانش در چین (یعنی در بلاد و شهرهای بسیار دور از وطن شما) باشد، براه افتید و سفر کنید و بدیهی است این چنین علمی که نبی اکرم پیروان خود را بدریافت و جلب آن از شهرهای دور تشویق فرموده و دستور داده، مربوط به احکام

و معارف شرعی نیست. بلکه مربوط به علم و فنون و صنایع و اختراعات زمان است که دیگر ملتها بدان دست می یابند.

ولی در این آئین مقدس فراگرفتن آن علم و دانش لازم و مورد تشویق است که راهنمای انسان بر عمل باشد و در رساندن به همنوعان و فراهم آوردن زمینه سعادت مادی یا معنوی برای خود و آنان، تاثیر داشته باشد. صرف دانستن اموری که در زندگی مادی و معنوی او و همنوعانش تاثیر نافی ندارد، بی ارزش و بلکه نکوهیده است و در روایات بسیاری این حقیقت یادآوری شده و نسبت به آنها که خود را با شانه خالی کردن از کارهای نافع اقتصادی و تحمیل بر دستگاه تولید عمومی، بفرآگرفتن چنین عمومی، مشغول مینمایند، زنگ خطر بصدا در آمده است.

اصول کافی از حضرت کاظم نقل کرده که فرمود: روزی رسول اکرم داخل مسجد شد و دید جماعتی انبوه گرد مردی جمع شده اند. پرسش نمود: این کیست؟ پاسخ داده شد: این شخص علامه (بسیار با دانش) است. پرسش نمود: بخاطر چه دانستنی هائی، علامه است؟ پاسخ دادند: داناترین مردم به انساب عرب و رویدادهای میان آنها و حوادث زمان جاهلیت و شعرهای عربی است. حضرت کاظم فرمود: در این هنگام نبی اکرم به آنها خطاب کرد: این دانش که شما گفتید نه از دانستنش داننده بهره میبرد، و سپس علوم را به گونه تقسیم فرمود که همه راهنمای انسان و توانا کننده او و راه عمل و تامین سعادت مادی و معنوی است.

بنابراین در این آئین بر فراگرفتن دانش و علمی دستور داده شده و از سهل انگاری و کوتاهی در آن نکوهش رفته که راهنمای عمل باشد و در توانا کردن انسان در راه تامین سعادت مادی یا معنوی خود و همنوعانش موثر باشد. و بدیهی است که اگر بخواهیم انقلابی اسلامی در سیستم آموزشی دانشگاهی و حوزه های علمی قدیمی مان بوجود آوریم، باید نظام آموزشی موجود را در هر دو قلمرو بگونه ای تغییر دهیم و تنظیم نمائیم که بحث های رائد و بی ارتباط بشغل های بعدی دانش پژوهان از آن حذف شود و کمبودها و از جمله کمبودهائی که از جانب نداشتن آزمایشگاههای لازم است در تمام رشته ها، افزوده گردد و در هر رشته تخصصی مورد احتیاج جامعه به اندازه لازم، افرادی تحصیل نمایند تا بسیاری خدایتعالی در آینده نزدیکی مجتمع اسلامی ایران ما در اداره شئون کشوری، لشگری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، صنعتی، بهداشتی و پزشکی خود به حد خودکفائی برسد و دیگر محتاج به اجانب نباشد.

این است نظریه اسلام در انقلاب آموزشی و علمی و در صورتی که دست اندرکاران حکومت در هم و برهم فعلی بخواهند به این هدف اساسی اسلامی برسند باید بدانند که تهیه برنامه صحیح برای آن از گروهی که تنها متخصص در علوم قدیمه اسلامی هستند، ساخته نیست. و در این کار باید دانشمندان متخصص در رشته های فلسفی، طبیعی، ریاضی، انسانی و بویژه در علوم آموزشی که در حوزه ها و دانشگاهها هستند، شرکت نمایند. و نیز با اوضاع فعلی کشور در کوتاه مدت امکان ندارد و تعطیل دانشگاهها و حوزه ها به بیکاری ها و تشنجات و هرج و مرج و انتشار افکار مختلف و متضاد در میان روستائیان که بطور فطری در مسیر اسلام و تولیدند کمک میکند. و قهراً باید در دراز مدت با تشکیل شوراهای و لجنه هائی از اساتید دانشگاهها و حوزه ها در هر رشته ای و کمک گرفتن آنان از تجربیات گذشته و بلکه با کمک گرفتنشان از اساتید دانشگاههای پیشرفته عالم و تجربه های گذشته آنان بتدریج بر انجام آن اقدام نمایند. ولی در صورتیکه بخواهند با روشهای پیش ساخته و دلبخواه خود با این وسیله و

بهانه از فعالیتهای سیاسی مخالفان خود جلوگیری کنند و خود "فعال ما پشاه" گردند ، باید بدانند که دانشگاههای کشور را به پوچی و بی محتوایی میکشانند و اساتید و دانشجویان را دلسرد میکنند و اکثراً با آنها همکاری نمیشود و روز بروز احتیاجشان به استخدام متخصصان خارجی و وابستگی شان در فرهنگ و اقتصاد و در نتیجه در همه شئون به اجانب بیشتر میشود. و در هیچ زمینه ای به استقلال نمیرسد و بعلاوه احتمال عصیان قاطع علیه آنان زیاد است.

و در پایان یادآور میشوم که اگر اینها میخواستند دانشگاه ها را از عناصر فاسد و طاغوتی پاک کنند ، طریقتش همان تشکیل هیئت تصفیه بود که نسبت به سایر ادارات و موسسات بی آنکه آنها را تعطیل کنند و یا بخاک و خون بکشند ، تشکیل دادند. اگر چه تا حال در اثر ملاحظه روابط و تقدیمش بر ضوابط در آن نیز موفق نبوده اند. نه آن رفتار ناشایسته ای که انجام دادند که روی ۱۶ آذر را سفید نمود. و چهره اسلام را دژخیم و سفاک معرفی کرد و بر روی انقلاب اسلامی مان لکه ننگ افکند و وقایع نگاران تاریخ ، برنامه ریزانش را از شمر هم سخت دل تر ضبط کردند. زیرا شمر بحضرت اباعبدالله الحسین شب عاشورا را مهلت داد و بدان مهلت وفا کرد ولی اینها بدانشگاههای ایران که بردارندگان ثقل این انقلاب بودند ، سه روز مهلت دادند ولی آنرا نادیده گرفتند و از همان روز اول ، بلکه پیش از فرا رسیدن روز اول مهلت ، حمله را شروع کردند و احترام آن مراکز را که در نزد تمام ملل عالم مقدس است ، نگاه نداشتند و به بدترین وجه مورد اهانت قرار دادند و افرادی را که در انقلاب دوش بدوش هم با نظام طاغوتی با دادن هزارها کشته و زخمی ، مبارزه کردند ، گرگ وار بجان هم افکندند. و منظره هایی بوجود آوردند که در ممالک دیگر بنمایش گذارده شد و آبروی انقلاب را برد و ترس کشورهای ابرقدرت و تجاوزگر را از صدورش بسایر کشورهای اسلامی فرو ریخت و سران استعمارگیشان را شاداب نمود. از خدایتعالی خواستارم که از فسادها و خونریزیهاییکه به نظر من در اثر نادرستی فکری و عملی اینها در پیش است ، با هدایت کردن و یا کنار راندنشان ، مانع شود. و انقلاب و نظام اسلامیمان را از ورشکستگی و درون پوسیدگی و در نتیجه از بازگشت به دیکتاتوری سیاه و شبیه بگذشته یا بدتر از آن حفظ فرماید. آمین یا رب العالمین.

برادر نمیدانی که طاغوتچه ها و پرستنده خواهان و عاشقان ریاست ، چگونه این خلق بهم پیوسته را پاره پاره نمودند و با اسم های فریبنده گروه گروه کردند و بجان هم افکندند و من برای محکوم کردن این روش نفاق افکننده و اتفاق و مجد و سعادت براندازانده ، با یاری گرفتن از قرآن کریم ، پس از خواستاری و پرسش از من ، مقاله ای نوشتم که اینک عین آنرا برایت می نویسم :

بسمه تعالی شانہ

حزب در قرآن به چه مفهومی آمده و معنای حزب در قرآن چیست ؟

حزب ، در لغت ، هم به معنای گروهی از مردم که میان خود تشکیلاتی را برقرار کرده اند و هدف و جهتی برای خود انتخاب نموده اند و در رسیدن بدان با هم همفکری و همکاری و همیاری مینمایند ، آمده و هم به معنای اصحاب و یاوران و پیروان کسی یا مکتبی آمده و در قرآن کریم نیز در هر دو معنای مذکور استعمال شده که اینک عرضه میشود :

سوره هود آیه ۲۷ - و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده - و هر کس بقرآن کریم کافر شود از حزبها پس آتش و عده گاه اوست.

مقصود از حزبها در این آیه همان گروههای متحد از یهود و نصاری و طوایف مشرکان است که قرآن کریم و رسالت نبی اکرم را انکار میکردند و هر کدام دارای تشکیلات مخصوصی بودند و در راه هدفی پلید یعنی مبارزه با آئین مقدس اسلام و نابودی نبی اکرم و پیروانش ، کوشش مینمودند.

سوره رعد آیه ۳۶ - و من الاحزاب من ینکر بعضه - و از حزبها کسانی هستند که انکار میکنند بعضی از قرآن را (که مخالف با برنامه و تشکیلات حزبی آنهاست).

مقصود از حزبها در این آیه دسته جاتی از یهود و نصاری است که دارای تشکیلات حزبی بودند.

سوره مریم آیه ۳۷ - فاختلف الاحزاب من بینهم - پس اختلاف کردند حزبها از میان آنها.

مقصود از حزبها در این آیه ، دسته های مذهبی ای از یهود و نصاری است که روسای هر یک از آنها در باره پیامبری یا الوهیت حضرت عیسی چیزی میگفتند و بدان وسیله ضعیفان پیرو خود را در مقابل دیگر گروهها متشکل میکردند و در جهت و هدف مادی و ریاست خود ، آنها را بکار میگرفتند.

سوره احزاب آیه ۲۰ - یحسبون الاحزاب لم یذهبوا ان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی اعراب - منافقان می پندارند که هنوز حزبها بازنگشته اند و اگر دوباره بیایند حزبها ، آن منافقان دوست دارند و آرزو میکنند که در میان صحرائشیمان باشند (تا از حمله آنها محفوظ مانند).

مقصود از حزبها در این آیه ، دسته جات متعددی از مشرکان مکه و طوایف اطراف آنست که در جنگ احزاب ، همه با تشکیلات گروهی خود ، اجتماع کردند و بر مدینه برای نابود کردن نبی اکرم و آئین اسلام حمله آوردند. و خدایتعالی آنان را بشکست و حزیمت دچار کرد و همین معنا از احزاب در آیه ۲۲ از این سوره مقصود است : - ملما رای المؤمنون الحزاب - و چون دیدند مومنان حزبها را.

سوره ص آیه ۱۱ تا ۱۳ - کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذوالاوتاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه اولئک الاحزاب ان کل الاکذب الرسل فحق عقاب - ای پیامبر تکذیب کردند پیش از این مشرکان ، قوم نوح و قوم عاد و قوم فرعون که دارندگان میخها بودند و نیز قوم ثمود و قوم لوط و یارانیکه (قوم شعیب) ، آنها حزبها بودند. نبودند هیچ یک از این حزبها جز آنکه تکذیب کردند رسولان را ، پس ثابت شد بر آنها عقوبت و عذاب.

مقصود از حزبها در این آیه ، قومهای مذکور است که هر یک دارنده مقام رهبری طاغوتی بودند که با تشکیلات مخصوص با پیامبران الهی مبارزه مینمودند. و همین معنا از دو آیه بعد ارائه شده :

سوره غافر آیه ۵ - کذبت قبلهم قوم نوح و الاحزاب من بعدهم - ای پیامبر تکذیب کردند پیش از این مشرکان و کافران قوم نوح ، نوحرا و حزبهای دیگر پس از نوح ، پیامبران خود را.

سوره غافر آیه ۳۰ - و قال الذی آمن یا قوم ابی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب - و گفت آنکس که به موسی ایمان آورده بود : ای قوم همانا میترسم که بر شما همان رسد که بروزگار حزب های گذشته رسید.

سوره زخرف آیه ۶۵ - فاختلف الاحزاب من بینهم - پس اختلاف کردند حزبها از میان ایشان.

منظور از این حزبها گروههای مذهبی ای است که پس از حضرت عیسی به اسم یعقوبیه ، نسطوریه ، ملکائیه ، مرقوسییه ، شمعونیه و نظایر اینها بوجود آمد و هر یک از رهبران آنها برای هدفهای

مادی و ریاست طلبی خود با احتراع فکر و تشکیلاتی مخصوصی و جدا از فکرها و تشکیلات دیگر ، مردم را از هم جدا کردند و بجان هم افکندند و نظیر این آیه چند آیه بعد است :

سوره مومنون آیه ۵۳ - فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب لمایدیهم فرحون - پس امر و دین خود را در میانشان پاره پاره و کتاب کتاب کردند و هر حزبی به آنچه در نزدشان بود شادمان بودند.

توضیح : چقدر سبک کار حزب ها و گروهها در این زمان ، شبیه سبک کار آن حزبها و گروهها است و همانند آنها برای تشکل گروه های خود ، اقدام بتدوین و نشر و ترویج ایدئولوژیهای مختلف و معرفی ایدئولوژی اسلامی بشکلها و کیفیتهای متخالف . بلکه متضاد مینمایند. و این عادت قدرت طلبان و سلطه خواهان و انحصارگران تمام تاریخ بشری است.

سوره انعام آیه ۱۵۹ - ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا لست منهم فی شیء - همانا آنها که در دینشان تفرقه افکندند و بودند حزب حزب ، ای پیامبر نیستی تو از آنها در چیزی.

و از این آیه استفاده میشود که نبی اکرم و قهرا امتش که باید از او پیروی کنند ، نباید حزب حزب و گروه گروه شوند.

سوره قصص آیه ۴ - ان فرعون علا فی الارض و جعل اهله شیعا - همانا فرعون برتری گرفت در زمین و قرار داد اهل آن را حزب حزب.

سوره مائده آیه ۵۶ - فان حزب الله هم الغایون - پس همانا حزب خدا پیروزند.

حزب در این آیه در معنای دوم استعمال شده و مقصود از آن پیروان نبی الکریم و گردآمدگان بر دین مقدس اسلامند و همین معنا از حزب در آیه بعد مقصود است :

سوره مجادله آیه ۲۲ - رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون - خوشنود است از آنها خدا و خوشنودند آنها از خدا. آنها حزب خدایندو آگاه باشید محققا حزب خدا رستگارند.

سوره آل عمران آیه ۱۰۳ - و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا - و همه با هم چنگ افکنید بریسمان مستحکم خدا و پراکنده نگردید. ابتدائش ارشاد بلزوم تشکل حزبی بمعنای دوم است که سبب اتحاد و هماهنگی تمام خلقها است و پایانش ارشاد به ممنوعیت تشکل حزبی به معنای اول است که سبب بوجود آمدن تشکلات متعدد و مختلف گروهی و تفرقه میان خلقها است.

سوره مجادله آیه ۱۹ - استحوذ علیه الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون - غلبه کرد بر انها شیطان پس یاد خدا را بر آنان فراموشانید. آنها حزب شیطانند ، آگاه باشید همانا حزب شیطان زیانکارانند.

حزب در این آیه نیز به معنای دوم استعمال شده ولی مقصود از آن پیروان شیطان و انتخاب کنندگان روش و مکتب اغواگرانه اوست که همیشه در مقابل پیروان خدا و انتخاب کنندگان آئین و مکتب خدائی قرار میگیرند.

آیا احزاب و دسته جات فعلی که هر یک جداگانه عمل میکنند ، از نظر اسلامی قابل توجیه میباشد ؟ و در صورت منفی بودن جواب ، برای تشکل مردم چه باید کرد ؟

از پاسخ ما بیبرسش اول (که با بررسی تمام آیاتیکه در قرآن کریم در باره احزاب آمده عرضه شد) روشن شد که همیشه ریاست طلبان و سود جویان جوامع بشری را حزب حزب میکردند و با روش

مخصوص و تشکیلات خاصیکه برای آنها تنظیم میکردند ، آنان را در مقابل هم قرار میدادند و بجان هم می افکندند و خود از آن بهره میگرفتند و قرآن کریم این کار را محکوم کرده و نبی اکرم و پیروان او را از آن نهی نموده است.

مطالعه جوامع گذشته و حال به ما می آموزد که حکمتیکه سیاستمداران غربی برای تعدد احزاب عرضه داشته اند و گفته اند که این کار موجب میشود رقابت میان آنها در افتد و هر یک در مقام تهیه برنامه بهتری برای تنظیم نظام اجتماعی و کار حزبی برآید و روز بروز تمدن و رفاه و آسایش و عدالت در چنین مجتمعی بر پایه تعدد حزبی ، افزایش یابد ، صرفاً خیال بافی و تبلیغات پوچ است. زیرا خلق زیر بار ستم به تمام وجود حس میکند که هدف اینها از این گفته ها و وعده های بی حقیقت و درون تهی ، تنها بریاست رسیدن و مسلط شدنشان بر مقدرات آنها است و مسئله رقابت در سیاست عیناً همان مسئله رقابت در اقتصاد است و همانطور که نظام سرمایه داری غربی سالهاست توسط معرفی آن بعنوان عامل اصیل بهتر و افزونتر گشتن رفاه و آسایش اقتصادی ، خلق ها را بزیر استثمار و بردگی خود درآورده اند ، همچنین سران حزبهای مختلف با کشیدن مسئله رقابت سیاسی بمیان ، خلق را در یوغ استبداد و بندگی خود کشیده اند.

و برای تشکل مردم ، باید همه حزب واحد (بمعنای دوم) شوند. ولی نه باز بعنوان مخصوصی مانند حزب الله ، حزبی جدا از گروههای دیگر تشکیل شود و برنامه مخصوصی و سران معلومی برای آن معین گردد. زیرا عیناً سران چنین حزبی به اسم خدا و دین توده ها را سرکوب میکنند و حکومت استبدادی و استبدادی مورد تمایلشان از راه تذویر دست می یابند. بلکه همانطور که در مرحله اول انقلاب اسلامی مان بی وجود هیچ تشکیلات حزبی رهبر انقلاب و نیز رهبران مذهبی و سیاسی بعدی ، توده های وسیع را هماهنگ نمودند و در راه پیروزی بر طاغوت و دست آویزشدن بریسمان مستحکم خدا و اجتناب از اختلاف و تفرقه طلبی ها هدایت کردند و آنان نیز چون آن رهبری را ، رهبری وجدان خود می یافتند و در آن سودجویی و مقام پرستی و انحصارگری ای نمی یافتند ، از آن پیروی کردند. همچنین در این مرحله با چنان روشی ، نظام سیاسی اجتماعی کشورشان را بنیان کنند و با وحدت کلمه با آن همکاری و همیاری نمایند و در موارد اشتباه و یا خدای نکرده در موارد انحراف ، آنرا هدایت و نصیحت و کنترل کنند.

به نظر اینجانب این همان چیزی است که رهبر انقلاب امام خمینی در پاریس بدان دانشجویان ایرانی یادآور شد و حزب گرانی های غربی را که میخواستند در ایران و میان ایرانیان مقیم خارج رواج دهند ، محکوم کرد و در یکی از گفته هایش در ایران آرزو کرد که ایکاش حزبی تشکیل داده نشود بود و مانند گذشته با وحدتیکه از جانب رهبری صحیح و مردمی و خالی از غرض ورزی و امتیازطلبی که نسبتش به همه ملت ایران مساوی است ، ببازسازی کشور شاهنشاهی زده شده شان میپرداختند و رئیس جمهور آقای بنی صدر مکرراً در گفتارهایش بدان ارشاد نموده است.

برادر تا آیت الله طالقانی ، اباذر زمان و پدر مجاهدان و دلسوز مستمندان و فرزند نرمش و محبت ، میان ما بود از تندبها و خشونت های اینها جلوگیری میکرد. ولی متأسفانه در همان اوایل پیروزی و تشکیل مجلس خبرگان ، درگذشت و خشونت ها رو به افزایش گذاشت و مانع و رادع از سر راه طرفداران مکتب چماق برداشته شد. و حمله های وحشیانه پشت سر هم بر افراد و گروهها و ساختمانهای آنها انجام گرفت.

نمیدانی چگونه همان چماقداران زمان طاغوت و عده ای دیگر فریب خورده را به اسم مذهب بر خلاف مسیر مذهب تحریک کردند و چه هرج و مرج و خونریزیها و ناقص نمودنهایی را براه انداختند. خدمت رهبر انقلاب رفتن و عرض کردم : خود شما میدانید که در زمان ناصرالدین شاه به اسم مبارزه با بهائیت چه خونهای ریخته شد و چه افراد ضد نظام دیکتاتوری قاجار تصفیه گشت. و نیز پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد به اسم مبارزه با توده ایها ، چه خورده حسابهای تصفیه شد و چه انسانهای انقلابی و مسلمانان واقعی ای که ضد نظام سبعانه محمدرضا شاهی بودند ، به قتل رسیدند. امروز هم به اسم مخالف خط امام و به نام ضد انقلاب ، همان جنایات دارد تکرار میشود و تنها شما هستید که میتوانید با القاء گفتاری از این کار جلوگیری کنید و نگذارید لبنان دیگری در ایران بوجود آید. پس از مراجعت به مشهد دیدم باز روزنامه ها از آن حمله ها و زخمی نمودن خبر میدهند و این تلگراف را مخابره کردم :

جناب مستطاب حجة السلام حاج سید احمد خمینی دام علوه.

مجدداً از شما خواستارم حمله هائی که به افرادی از گروهها و یا ساختمانهای آنها میشود و گاهی به کشته شدن بعضی و گاهی به مجروح شدن صدها نفر منجر میگردد و در روزنامه ها منعکس میشود و بهانه دروغین حمله کنندگان ، دستور امام امت است که در بعضی از گفتارهاشان بر استفاده از نیروی ملت فرمان دادند. به سمع مبارک امام امت برسائید که مسلم با اقدام بتوضیحی نسبت به فرمان مذکور از این گونه جنایات وحشتناک پیشگیری می فرمایند و تصمیم گیری در موارد تخلفات قانونی اشخاص یا گروهها را در صورت وقوع بقانون ارجاع میدهند.

و پس از مدتی که از ایشان توضیحی در این باره صادر نشد و درگیریها و خونریزیها ادامه یافت ، این قطعه از نهج البلاغه را ترجمه نمودم و توضیح دادم و در نامه ای خدمتشان فرستادم و به روزنامه ها نیز دادم تا در صورت امکان منتشر کنند. اینک آنرا برایت نقل مینمایم :

بسمه تعالی شانه

گفتاری از امیرمومنان در باره غوغاگران (نهج البلاغه جزوه ۴ - صفحه ۱۸۱ - چاپ بیروت عبده)

و قال علیه السلام فی صفة الغوغاء : "هم الذین اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم یعرفوا". و قیل بل قال علیه اسلام : "هم الذین اذا اجتمعوا ضررا و اذا تفرقوا نفعوا". فقیل قد عرفنا مضره اجتماعهم ، فما منفعه افتراقهم. فقال : "یرجع اصحاب المهن الی منعتهم فینتفع الناس بهم ، کرجوع البناء الی بنائهم و انساح الی منسجه و الخباز الی مخبزه".

امیر مومنان در تعریف و توصیف غوغاگران فرمود : آنها کسانی هستند که چون با هم گردآیند پیروز میشوند و چون پراکنده شوند ، شناخته نمیشوند. و مطابق نقل دیگر فرمود : آنها کسانی هستند که چون گرد آیند زیان میرسانند و چون پراکنده شوند ، سود میرسانند. سؤال شد : زیان و فساد گرد آمدن آنها را دانستیم ولی سود و صلاح پراکنده شدنشانرا نفهمیدیم. فرمود : با پراکنده شدنشان صاحبان حرفه ها و صنعت ها و کارهای دیگر به انجام کارهایشان می پردازند و قهراً به مردم سود میرسد. مانند بازگشت بنا به بنائی و بافنده به بافندگی و نانوا به نانوائی.

از این کلام از زبان مولای دو جهان و بزرگترین معلم سیاست و برنامه ریز نظام عدل اسلامی ، استفاده میشود که : دخالت دادن توده مردم در امور انتظامی و گردآوردنشان برای انجام وظایف قانونی بطور دسته جمعی و هرج و مرج بخاطر غیر مسئول بودن و ناشناسائی شان پس از پراکنده شدن ، تباهی آور است. بلکه نظام اجتماعی و چرخ کشور با متفرق بودن و مشغول گشتن ایشان بکارهای روزمره منظم میشود و به چرخش در می آید. و در آن امور تنها از قوای انتظامی (که دارای مسئولیت اداریند و مورد شناسائی حکومتند و میتوان ایشان را در موارد تخلف از قانون و تجاوز از وظیفه و تعدی به حقوق مردم مورد سؤال و بازخواست قرار داد) باید استفاده کرد. و السلام.

برادر همانطور که در نوشته ها و گفته هایت مکرراً توجه داده ای عامل مستقیم و قاطع تجاوزها و تباهی ها و سرکوبیها و غصب حقوق ها در تاریخ انسان ، همین قشر وسیع اجتماعند که خیلی سریع در استخدام زر و زور و تذویر در می آیند. بویژه اگر بتوانند رنگ مذهبی هم به کارهایشان بدهند که در آنصورت پیش خود تظاهر بر راحتی وجدان و بدست آوردن مطامع اخروی هم علاوه بر مطامع دنیوی مینمایند و با فسادهایشان خود را خریدار هر دو جهان می پندارند و امیر مومنان آنان را ، احمقان کم مایه و سبک وزن و پیروان هر خواننده (گوسفندان رام و بله قربان گویان تاریخ) و جنبندگان با هر وزش بادی و انعطاف پذیرندگان از قدرتی معرفی نموده و اصلاح آنها و فرهنگ دهی شان در نهایت مشکل است بلکه بطور کامل غیر ممکن است مگر از راه ریشه کنی و پایان دهی به عمر مثلث شوم تاریخی زر و زور و تذویر !

برادر این مقدار ناچیزی از رویدادهای سیاسی ای است که پس از آن نامه تاریخی ات روی داده است. میخواستم نمونه ای هم از رویدادهای اقتصادی درهم و برهم و امور مالی بی حساب و کتابی که پیش آمده را برایت بنویسم ولی از آن درگذشتم و با یادآوری خبر فشرده دیگر که شورشها و اغتشاشات و خونریزی های پی در پی در اطراف مملکت مانند خوزستان ، گنبد ، کردستان و غیره اینها در سال گذشته است و هنوز در کردستان ادامه دارد ، بسنده میکنم و امیدوارم در سال آینده سالگرد شهادتت نامه مفصل دیگری برایت بنویسم و از خدایتعالی خواستارم که خیرهای خوشی داشته باشم ...